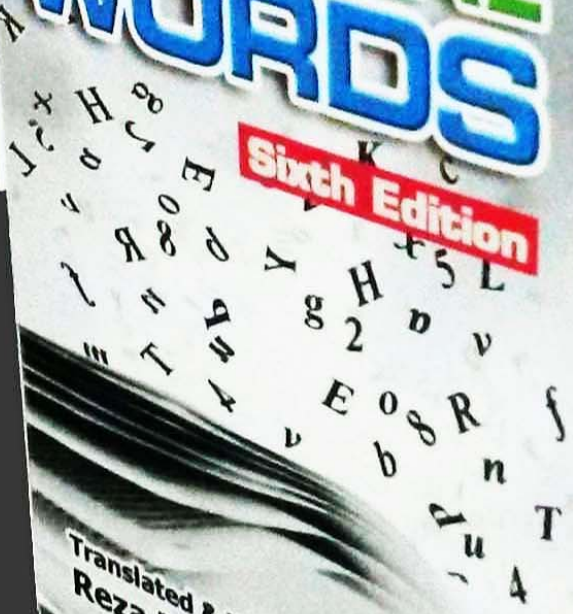


**BARRON'S**

# 504 ABSOLUTELY ESSENTIAL WORDS

**Sixth Edition**



Translated & Transcribed by:  
**Reza Daneshvari**

**BARRON'S**

# 504 ABSOLUTELY ESSENTIAL WORDS

۱۶۶ واژه ضروری با معادل‌های  
دقیق فارسی  
۴ ترجمه ۱۶۶۶ نمونه جمله  
۴ بیش از ۲۰۰۰ مترادف  
۴ تلفظ دقیق واژگان بر مبنای  
نرم‌تک آکسفورد

وزیر دانش‌های عالی، ایران  
کارشناس ارشد، دکترین و  
دانش‌های اعصاب و روان  
Office: +98 (21) 6648282-4

Designed by: Erna Shiran



**BARRON'S**

# 504 ABSOLUTELY ESSENTIAL WORDS

**Sixth Edition**

Translated & Transcribed by:  
**Reza Daneshvari**

**BARRON'S**

# 504 ABSOLUTELY ESSENTIAL WORDS

- ◀ ۶۲۴ واژه همراه با معادل‌های دقیق فارسی
- ◀ ترجمه ۱۶۳۲ نمونه جمله
- ◀ بیش از ۲۰۰۰ مترادف
- ◀ تلفظ دقیق واژگان بر مبنای فرهنگ آکسفورد

ویژه داوطلبان تافل، آیلتس، کارشناسی ارشد، دکترا و داوطلبان اعزام به خارج

[www.ZabanBook.com](http://www.ZabanBook.com)

**زبان‌بوک**



## LESSON 1

## Abandon / ə'bændən /

ترک کردن، دست کشیدن از، رها کردن، کنار گذاشتن

SYN. desert; leave without planning to come back; quit

When Roy **abandoned** his family, the police went looking for him.

وقتی «روی» خانواده‌اش را ترک کرد، پلیس به جستجوی او پرداخت.

The soldier could not **abandon** his friends who were hurt in battle.

سرباز نتوانست دوستانش را که در جنگ آسیب دیده بودند، رها کند.

Because Rose was poor, she had to **abandon** her idea of going to college.

چون «رز» فقیر بود، مجبور بود فکر رفتن به دانشگاه را کنار بگذارد.

## Keen / ki:n /

تیز، مشتاق، شدید، حساس، قوی

SYN. sharp; eager; intense; sensitive

The butcher's **keen** knife cut through the meat.

چاقوی تیز قصاب گوشت را برید.

My dog has a **keen** sense of smell.

سگ من حس بویایی قوی دارد.

Bill's **keen** mind pleased all his teachers.

ذهن مشتاق «بیل» تمام معلمانش را خشنود کرد.

به خوانندگان عزیز توصیه می‌شود پس از اتمام این دسته از فلاش‌کارت‌ها، در صورت تمایل و برای آشنایی بیشتر و عمیق‌تر با دیگر واژگان پرکاربرد در مجموعه فلاش‌کارت‌های دیگری تحت عنوان **Check Your Vocabulary for Academic English** که مشتمل بر عمده‌ترین واژگان پرکاربرد در آزمون‌های بین‌المللی می‌باشد، مراجعه شود.

در پایان لازم است از تمام عزیزانی که در گردآوری، تدوین، حروفچینی، تلفظ‌گذاری و سایر بخش‌های این مجموعه حقیر را یاری نموده‌اند سپاسگزاری نمایم. در این خصوص بویژه از تمامی دانشجویان گرانقدرم که زحمت گردآوری برخی از واژگان و کتب مورد نیاز را متقبل شده‌اند سپاسگزاری می‌نمایم. از آقای **سید امید ساداتی نژاد** که زحمت ویرایش، پیرایش، تلفظ‌گذاری، حروفچینی و صفحه‌آرایی نه تنها این مجموعه که تمام آثار بنده را به عهده دارند نیز صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم. امید است مورد عنایت ابتدا خداوند و سپس خوانندگان عزیز واقع شود.

## رضا دانشوری

عضو هیئت علمی

و رئیس گروه زبان انگلیسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان

## به نام او که جاودان است

## مقدمه

مجموعه فلاش‌کارت‌هایی که پیشرو دارید چکیده‌ی متون برگرفته از کتاب معروف **۵۰۴ واژه‌ی کاملاً ضروری** اثر «ماری برومبگ» می‌باشد که مدت و اعتبار آن بیش از سه دهه می‌باشد. این کتاب یکی از پرطرفدارترین و محبوب‌ترین منابع واژگانی علاقمندان به فراگیری زبان در دوره‌های عمومی، **آیلتس**، **تافل** داخل کشور و اعزام به خارج می‌باشد که مورد تأیید صاحب‌نظران آموزش زبان انگلیسی در سراسر دنیا واقع شده است. نظر به استقبال خوانندگان محترم از سایر مجموعه فلاش‌کارت‌های اینجانب که فهرست آنها در انتهای اثر آمده است، تصمیم بر آن شد که فلاش‌کارت‌های مربوط به این اثر نیز در اختیار خوانندگان عزیز قرار داده شود. کتاب اصلی شامل ۴۲ درس هر کدام متشکل از ۱۲ واژه و مجموعاً **۵۰۴** واژه می‌باشد که در قالب جملاتی شیوا و معنی‌دار در متون ارائه شده در این فلاش‌کارت‌ها به انگلیسی روان ترجمه شده است.

**Jealous** / 'dʒeləs /

حسود

**SYN.** afraid that the one you love might prefer someone else; wanting what someone else has

A detective was hired by the **jealous** widow to find the boyfriend who had abandoned her.

بیوه زن حسود، کارآگاهی را استخدام کرد تا دوست پسرش را که او را ترک کرده بود، پیدا کند.

Although my neighbor just bought a new car, I am not **jealous** of him.

با اینکه همسایه‌ام به تازگی اتومبیل جدیدی خریده است، به او حسادت نمی‌کنم.

Being **jealous**, Mona would not let her boyfriend dance with any of the cheerleaders.

چون «مونا» حسود بود، اجازه نمی‌داد دوست پسرش با هیچ یک از معرکه‌گیرها برقصد.

**Tact** / tækt /

تدبیر، کیاست

**SYN.** ability to say the right thing

My aunt never hurts anyone's feelings because she always uses **tact**.

خاله‌ام هرگز احساسات کسی را جریحه دار نمی‌کند، چون همیشه تدبیر به کار می‌برد.

By the use of **tact**, Janet was able to calm her jealous husband.

«ژانet» توانست با استفاده از تدبیر، شوهر حسودش را آرام کند.

Your friends will admire you if you use **tact** and thoughtfulness.

اگر تدبیر و تفکر بکار ببزید، دوستانتان شما را تحسین می‌کنند.

**Oath** / əuθ /

سوگند، دشنام

**SYN.** a promise that something is true; a curse

The president will take the **oath** of office tomorrow.

فردا رئیس جمهور سوگند اداری می‌خورد.

In court, the witness took an **oath** that he would tell the whole truth.

شاهد در دادگاه سوگند یاد کرد که تمام حقیقت را بگوید.

When Terry discovered that he had been abandoned, he let out an angry **oath**.

وقتی «تری» فهمید که او را ترک کرده‌اند، با عصبانیت دشنام داد.

**Vacant** / 'veikənt /

خالی، تهی، بلا تصدی

**SYN.** empty; not filled

Someone is planning to build a house on that **vacant** lot.

شخصی قصد دارد روی آن تکه زمین خالی یک خانه بسازد.

I put my coat on that **vacant** seat.

کت‌م را روی آن صندلی خالی گذاشتم.

When the landlord broke in, he found that apartment **vacant**.

وقتی صاحبخانه با شکستن در وارد شد، آپارتمان را خالی یافت.

**Hardship** / 'ha:dʃɪp /

سختی، دشواری، مشکل

**SYN.** difficulty

The fighter had to face many **hardships** before he became champion.

جنگجو پیش از آنکه قهرمان شود، مجبور بود با سختی‌های

زیادی روبرو شود.

Abe Lincoln was able to overcome one **hardship** after another.

«ابی لینکلن» قادر بود بر مشکلات یکی پس از دیگری فائق آید.

On account of **hardship**, Bert was let out of the army to take care of his sick mother.

«برت» بدلیل مشکلاتش اجازه یافت ارتش را ترک کند تا از

مادر بیمارش مراقبت نماید.

**Gallant** / 'gælənt /

شجاع، زن نواز، دلیر

**SYN.** brave; showing respect for women

The pilot swore a **gallant** oath to save his buddy.

خلبان دلیرانه سوگند یاد کرد که دوستش را نجات دهد.

Many **gallant** knights entered the contest to win the princess.

شوالیه‌های شجاع زیادی برای رسیدن به شاهزاده وارد رقابت شدند.

Ed is so **gallant** that he always gives up his subway seat to a woman.

«اد» بقدری برای زنان احترام قائل است که همیشه جای خود

را در مترو به خانم‌ها می‌دهد.

**Data** / 'deɪtə /

حقایق، اطلاعات

**SYN.** facts; information

The **data** about the bank robbery were given to the F.B.I.

حقایق مربوط به سرقت از بانک به «اف. بی. آی» داده شد.

After studying [www.ZabanBook.com](http://www.ZabanBook.com), we will finish our report.

پس از مطالعه [www.ZabanBook.com](http://www.ZabanBook.com)، ما گزارش خود را تمام کنیم.



Unless you are given all the **data**, you cannot do the math problem.

اگر همه‌ی اطلاعات به شما داده نشود، نمی‌توانید مسئله‌ی ریاضی را حل کنید.

**Unaccustomed** / ʌnə'kʌstəmd /

عادت نداشتن، نامأنوس

**SYN.** not used to something

Coming from Alaska, Claude was **unaccustomed** to Florida's heat.

چون «کلاد» اهل آلاسکا بود، به گرمای فلوریدا عادت نداشت.

The king was **unaccustomed** to having people disobey him.

پادشاه به داشتن مردمی که از او سرپیچی کنند، عادت نداشت.

**Unaccustomed** as he was to exercise, Vic quickly became tired.

چون «ویک» به نرمش عادت نداشت، سریع خسته شد.

**Bachelor** / 'bætʃələ(r) /

مجرد

**SYN.** a man who has not married

My brother took an oath to remain a **bachelor**.

برادرم قسم خورد که مجرد باقی بماند.

In the movie, the married man was mistaken for a **bachelor**.

در فیلم، مرد متأهل با فردی مجرد اشتباه گرفته شد.

Before the wedding, all his **bachelor** friends had a party.

پیش از مراسم عروسی، تمام دوستان مجردش یک مهمانی برگزار کردند.

**Qualify** / 'kwɒlɪfaɪ /

صلاحیت داشتن، واجد شرایط بودن، شایستگی داشتن

**SYN.** become fit; show that you are able

I am trying to **qualify** for the job that is now vacant.

سعی می‌کنم برای شغلی که در حال حاضر بلاتصدی است، واجد شرایط بشوم.

Since Pauline can't carry a tune, she is sure that she will never **qualify** for the Girls' Chorus.

از آنجا که «پائولین» لحن‌رسانی ندارد، مطمئن است که هرگز برای گروه کُر دختران شایستگی پیدا نخواهد کرد.

You have to be over 5'5" to **qualify** as a policeman in our town.

قد شما باید بیش از ۵/۵ فوت باشد تا در شهر ما بعنوان افسر پلیس صلاحیت پیدا کنید.

### My Brother, the Gentleman

### برادرم، این مرد محترم

The story of Sir Walter Raleigh who spread his cloak on the ground to keep Queen Elizabeth from the **hardship** of crossing a muddy puddle can **qualify** that nobleman for an award as a man of **tact** and good breeding.

داستان «سر والتر رالی» که شل خود را روی زمین پهن کرد تا ملکه را از دشواری عبور از گودالی گل‌آلود دور نگه دارد، می‌تواند این مرد شریف را بعنوان مردی با درایت و با تربیت، شایسته‌ی پادشاه کند.

My brother Kenny, a **bachelor** with a **keen** interest in history, was impressed by that anecdote and thought he might demonstrate his excellent upbringing in a parallel situation.

برادر مجردم «کنی» که علاقه‌ی شدیدی به تاریخ دارد، تحت تأثیر این داستان قرار گرفت و فکر کرد که او هم می‌تواند در شرایط مشابهی تربیت عالی‌اش را نشان دهد.

Accordingly he decided to **abandon** his subway seat in favor of a woman standing nearby.

در نتیجه تصمیم گرفت در مترو، صندلی‌اش را به نفع خانمی که کنارش ایستاده بود ترک کند.

Although **unaccustomed** to such generous treatment, the young woman was pleased to accept Kenny's kind offer.

خانم جوان گرچه به چنین رفتار سخاوتمندانه‌ای عادت نداشت، با خوشحالی پیشنهاد مهربانانه‌ی «کنی» را پذیرفت.

However, her **jealous** boyfriend swore an **oath** under his breath because he thought my brother was flirting with his girlfriend.

اما دوست پسر حسود و غیرتی آن خانم زیر لب ناسازیی گفت زیرا فکر می‌کرد که برادرم دارد با دوست دخترش لاس می‌زند.

I don't have any **data** on the number of young men who get into similar trouble as a result of a **gallant** gesture, but it's probably one in a thousand.

در مورد تعداد افراد جوانی که در نتیجه‌ی چنین برخوردهای جوانمردانه‌ای دچار مشکلات مشابهی می‌شوند اطلاعی ندارم.

www.ZabanBook.com

Poor Kenny! He pointed to the no **data** on the number of young men who get into similar trouble as a result of a **gallant** gesture, but it's probably one in a thousand.

پس! او اشاره کرد.

### معانی برخی از واژگان درون جملات

abandon	ترک / رها کردن	force	مجبور کردن
accordingly	در نتیجه	gallant	شجاع
anecdote	حکایت	hardship	سختی
award	پاداش	heat	گرما
background	پیشینه	hire	استخدام کردن
battle	جنگ	however	اما
blade	تیغ	impress	متأثر کردن
buddy	رفیق	invite	دعوت کردن از
butcher	قصاب	jail	زندان
calm	آرام کردن	jealous	حسود
champion	قهرمان	jury	هیئت منصفه
cloak	شنل	keen	حساس، مشتاق، شدید، تیز
contest	مسابقه	knight	سلاحشور
court	دادگاه	mixed up	گیج
cross	رد شدن از	muddy	گل آلود
demonstrate	نشان دادن	oath	سوگند، ناسزا
desert	ترک کردن	overcome	غلبه کردن بر
detective	کارآگاه	plan	قصد داشتن
discover	کشف کردن، بی بردن	please	خشنود کردن
disobey	سرپیچی کردن از	pleased	خوشحال
excellent	عالی	princess	شاهدخت
exercise	نرمش، ورزش	promise	سوگند
extra	اضافه	puddle	گودال
eyesight	بینایی	queen	ملکه
face	مواجه شدن با	quit	ترک کردن
flirt	لاس زدن	realize	پی بردن

remain	ماندن	tact	تدبیر
robbery	سرقت	treatment	رفتار
salesman	فروشنده	truth	حقیقت
seat	جا	unaccustomed	نامأنوس
sense	حس	upbringing	تربیت
shave	تراشیدن	vacant	خالی
sick	بیمار	wedding	عروسی
situation	موقعیت	weight	وزن، وزنه
smell	بوایی	while	هنگام
soldier	سرباز	whole	تمام
spread	پهن کردن	widow	بیوه زن
such	چنین	witness	شاهد

### LESSON 2

**Corpse** / kɔ:ps / جسد، مردار، جنازه

**SYN.** a dead body, usually of a person

When given all the data on the **corpse**, the professor was able to solve the murder.

زمانی که تمام اطلاعات مربوط به جسد به استاد داده شد، توانست معمای قتل را حل کند.

The **corpse** was laid to rest in the vacant coffin.  
جنازه در تابوت خالی قرار داده شد.

An oath of revenge was sworn over the **corpse** by his relatives.

خویشاوندان مرده، بالای سر او سوگند یاد کردند انتقام او را بگیرند.

**Conceal** / kən'si:l / پنهان کردن

**SYN.** hide



The jealous bachelor was treated in a manner by his girlfriend.  
 Inside the butcher's freezer was **frigid**.

remain  
 robbery  
 salesman  
 seat  
 sense  
 shave  
 sick  
 situation  
 smell  
 soldier  
 spread  
 such

tact  
 treatment  
 truth  
 unaccustomed  
 upbringing  
 vacant  
 wedding  
 weight  
 while  
 whole  
 widow  
 witness

Lesson 1

The idea was for me to order to win twenty dollars.  
 Little did I realize that tricks to try to frighten the cemetery, therefore

**Shriek** / ʃri:k /  
 SYN. scream  
 The maid shrieked w corpse.

**Inhabit** / ɪn'hæbɪt /  
 SYN. live in  
 Eskimos inhabit the frigid zone.  
 Because Sidney qualified to inhabit the vacant apartment.

LESSON 2

Many crimes are committed by those who inhabit the city.

**Corpse** / kɔ:ps /  
 SYN. a dead body, usually of a person  
 When given all the data on the murder, the professor was able to solve the case.

**Numb** / nʌm /  
 SYN. with numb  
 My fingers were numb after the surgery.

**Conceal** / kən'si:l /  
 SYN. hide  
 He concealed his true feelings from his friends.

Facing the perilous situation, he let out a terrified cry.  
 My plan was to reveal the truth to help me cut through the red tape.

**Sinister** / sɪ'nɪstər /  
 SYN. evil  
 The sinister smile gave me a bad feeling.

**Conceal** / kən'si:l /  
 SYN. hide  
 He concealed his true feelings from his friends.

Chairs that are older than mine are scarce.  
 Because there is little wood left in the forest.

**Annual** / ˈænjuəl /  
 SYN. yearly  
 The annual report is published every year.

**Conceal** / kən'si:l /  
 SYN. hide  
 He concealed his true feelings from his friends.

Shirley's expensive dress created a great deal of excitement at the party.  
 Feeling that he was being deceived, Carlos tried to expose the fraud.

**Annual** / ˈænjuəl /  
 SYN. yearly  
 The annual report is published every year.

**Conceal** / kən'si:l /  
 SYN. hide  
 He concealed his true feelings from his friends.

On the contrary, players who were paid millions of dollars yearly, while the executives, legislators and politicians were paid only a few thousand dollars.

**Annual** / ˈænjuəl /  
 SYN. yearly  
 The annual report is published every year.

**Conceal** / kən'si:l /  
 SYN. hide  
 He concealed his true feelings from his friends.

On the contrary, players who were paid millions of dollars yearly, while the executives, legislators and politicians were paid only a few thousand dollars.

**Annual** / ˈænjuəl /  
 SYN. yearly  
 The annual report is published every year.

**Conceal** / kən'si:l /  
 SYN. hide  
 He concealed his true feelings from his friends.